

# فرایند انضمام اسم: رویکرد نحوی یا صرفی (بر مبنای نمونه‌ای از داده‌های زبان فارسی)

## فائزه ارکان

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

### چکیده

فرایند انضمام اسم، یکی از زیاترین شیوه‌های واژه‌سازی در زبان‌ها، به‌ویژه در زبان فارسی است. این فرایند بر مبنای انضمام (پیوند) یک هسته اسمی (عمدتاً موضوع درونی فعل) به هسته فعل واژگانی شکل می‌گیرد و برون‌داد آن یک فعل انضمامی عمدتاً لازم (و بعضاً متعدی) است که ساختار موضوعی‌اش در درون فعل مرکب ارضا شده است. این برون‌داد، خود می‌تواند پایه‌ای برای اشتقاق‌های دیگر باشد. معمولاً فرایند انضمام اسم را با دو رویکرد نحوی و یا صرفی تبیین می‌کنند. رویکرد نحوی، بر مبنای حرکت نحوی هسته اسمی به سمت فعل و سپس پیوند این دو با هم و تشکیل یک فعل مرکب انضمامی است. رویکرد صرفی بر این اساس است که دو ستاک اسم و فعل از واژگان انتخاب می‌شود که ترکیب آن‌ها با یکدیگر، فعل مرکب انضمامی را به‌دست می‌دهد که در حوزه واژگان و با استفاده از قاعده واژه‌سازی ترکیب به‌وجود آمده است. در این نوشتار، فرایند انضمام اسم با رویکرد صرفی توجیه‌پذیرتر است؛ به این دلیل که میزان زایایی و تعمیم این فرایند در واژه‌سازی بر طبق رویکرد صرفی افزایش می‌یابد.

**کلید واژه‌ها:** انضمام اسم<sup>۱</sup>، رویکرد نحوی<sup>۲</sup>، رویکرد صرفی<sup>۳</sup>، تغییرات ظرفیت موضوعی<sup>۴</sup>، موضوع درونی<sup>۵</sup>

### مقدمه

شیوه‌های واژه‌سازی در زبان‌ها، یکی از مهم‌ترین مباحث زبان‌شناختی است که هر زبانی با توسل به شماری از این شیوه‌ها می‌تواند کلمات جدیدی خلق کند. یکی از شیوه‌های واژه‌سازی در زبان، فرایند انضمام است. فرایند انضمام اسم، به‌طور کلی فرایندی است که با انضمام یک اسم به یک فعل متعدی وقوع می‌یابد و برون‌داد آن یک واحد واژگانی فعلی است که معنای مشخص دارد. البته این فرایند، باید در شرایط خاصی وقوع یابد تا فعلی انضمامی به‌دست آید. در این نوشتار به تعریف این فرایند و نیز توضیح آن از منظر دو رویکرد نحوی و صرفی می‌پردازیم؛ سپس با معرفی نمونه‌ای از داده‌های زبان فارسی، این فرایند را در این زبان بررسی می‌کنیم و در نهایت نتیجه‌گیری این مباحث عرضه می‌شود.

فرایند انضمام اسم، فرایندی است که در آن یک اسم - که معمولاً موضوع درونی فعل متعدی است - به آن فعل منضم می‌شود تا یک واحد واژگانی انضمامی - که معنای مشخص دارد - خلق کند؛ مشروط بر اینکه فعل حاصل، دارای معنای ترکیبی شفاف و عنصر اسمی آن فاقد هرگونه وابسته دستوری و وصفی باشد و

<sup>1</sup> Noun Incorporation

<sup>2</sup> syntactic approach

<sup>3</sup> Morphological approach

<sup>4</sup> Argument Valency changes

<sup>5</sup> Internal Argument

عنصر فعلی آن به لحاظ معنایی تغییر نیافته باشد (دبیر مقدم، ۱۳۷۶). به طور کلی، این فعل به لحاظ معنایی، یک واحد واژگانی محسوب می‌شود و به لحاظ ساختاری، واحدی ترکیبی است که از دو تکواژ اسم و فعل تشکیل شده است.

البته باید اضافه کرد که در برخی زبان‌ها نظیر زبان فارسی، موضوعاتی نظیر فاعل و یا یک عنصر غیر موضوعی مثل قید می‌تواند به فعل منضم شود تا ترکیبی انضمامی حاصل آید. به هر ترتیب برون‌داد حاصل از ترکیب اسم (مفعول صریح) به فعل متعدی، فعل انضمامی است که می‌تواند در زبان همچون یک واژه موجودیت یابد؛ یعنی واژگانی<sup>۱</sup> شود و مورد استفاده اهل زبان واقع گردد.

این نوشتار در صدد است تا فرایند انضمام اسم (مفعول صریح) را به فعل متعدی از منظر رویکرد نحوی و صرفی مورد بررسی قرار دهد و تغییرات موضوعی فعل<sup>۲</sup> را ارزیابی کند. نکته دیگر اینکه باید دید آیا این فرایند را می‌توان حاصل قواعد واژه‌سازی در حوزه واژگان (صرف) دانست یا باید آن را به سطح نحو نسبت داد.

در این جا سعی بر آن است تا فرایند انضمام اسم از دیدگاه نحوی بیکر<sup>۳</sup> (۱۹۸۸a) - که جامع‌ترین اثری است که با دیدگاهی نحوی در چارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی عرضه شده است - و دیدگاه صرفی میتون<sup>۴</sup> (۱۹۸۴)، روزن<sup>۵</sup> (۱۹۸۹) و دبیر مقدم (۱۳۷۶)، مورد بررسی قرار گیرد تا با توجه به آنها بتوان تا حد امکان در مورد ماهیت نحوی یا صرفی انضمام اسم در نمونه‌هایی از فعل‌های مرکب فارسی قضاوت کرد.

## بحث و بررسی

### ۱. رویکرد نحوی

نقطه آغاز کار بیکر، تجزیه و تحلیل انضمام اسم (NI) بر حسب حرکت نحوی  $\alpha$ -Move است که این حرکت بر مقولات واژگانی و نه گره‌های فرافکن بیشینه<sup>۶</sup> اعمال می‌گردد. در واقع، یک مقوله واژگانی با از دست دادن وابسته‌های خود و فقط به هسته یک عبارت فعلی منضم می‌گردد. وی معتقد است که فرایند انضمام اسم به فعل، تحت تأثیر همان اصولی است که حرکت‌های نحوی دیگر را میسر می‌سازد. بیکر همه ساخت‌های ارتقا مالک<sup>۷</sup>، سببی<sup>۸</sup>، ساخت‌های کاربردی<sup>۹</sup>، ساخت‌های مجهول<sup>۱۰</sup> و ساخت‌های نامجهول<sup>۱۱</sup> را ظاهراً فرایندهایی در نظر می‌گیرد که نمونه‌هایی از انضمام مقولات واژگانی (نظیر اسم، حرف اضافه) به یک هسته واژگانی (عمدتاً فعل) هستند (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۷۵).

در ساخت‌های ارتقا مالک در زبان‌های NI، حرکت مفعول مستقیم را نظیر Spear در جمله ذیل، به سمت

<sup>1</sup> Lexicalized

<sup>2</sup> Argument Valency Changes

<sup>3</sup> Baker

<sup>4</sup> Mithun

<sup>5</sup> Rosen

<sup>6</sup> Maximal Syntactic Projection

<sup>7</sup> possessor raising

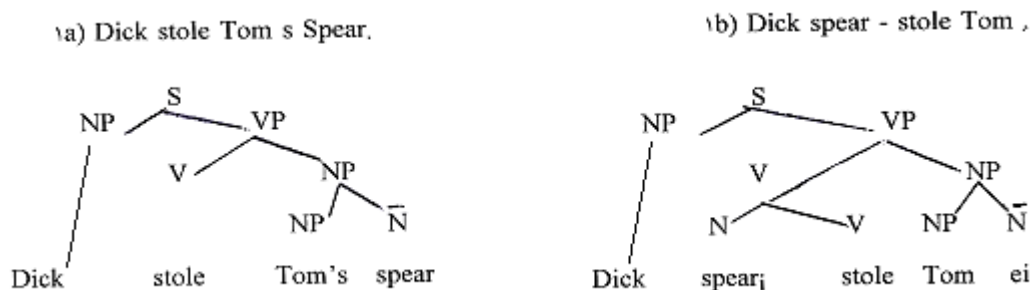
<sup>8</sup> Causative

<sup>9</sup> applicative

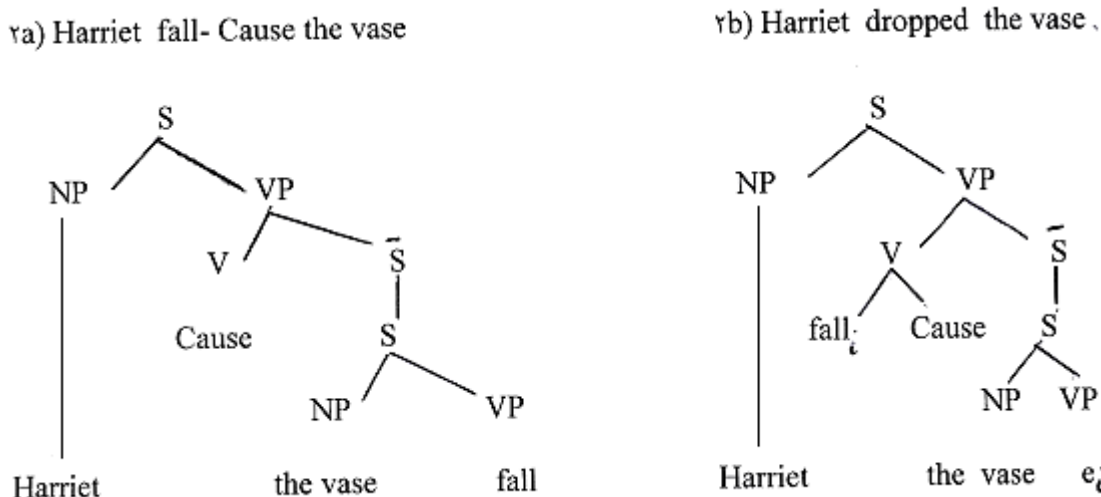
<sup>10</sup> passive

<sup>11</sup> anti-passive

فعل stole در جمله شاهدیم که رد<sup>۱</sup> خود را با نمایه<sup>۱</sup> i بر جا می‌گذارد و مطابق با نمایه<sup>۱</sup> i در spear است. گفتنی است که Tom به صورت یک مفعول مستقیم اشتقاق یافته<sup>۲</sup> برای فعل انضمامی stole - spear ارتقای درجه می‌یابد. در اینجا نمونه<sup>۳</sup> بازر حرکت مفعول مستقیم را به سمت فعل و ایجاد یک فعل انضمامی بر طبق رویکرد نحوی را شاهدیم (همان، ص ۲۷۶-۲۷۵).



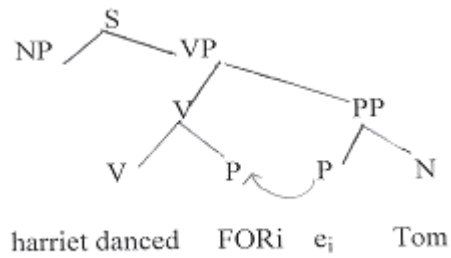
به طور کلی، گونه‌های دیگر فرایند انضمام از دیدگاه بیکر به این شرح است: در ساخت‌های سببی نیز، فعل واژگانی به سمت عنصر سببی cause حرکت می‌کند و با آن ادغام می‌شود که حاصل آن یک فعل انضمامی است. عنصر سببی در ژرف ساخت دارای یک متمم بندی<sup>۳</sup> است.



فرایند انضمام حرف اضافه به فعل به خلق ساخت‌های کاربردی منجر می‌شود. حرکت حرف اضافه به سمت فعل را در این گونه انضمام شاهدیم. در نمودار (۳a) حرف اضافه<sup>۳</sup> for با فعل dance ادغام می‌شود تا جمله<sup>۳</sup> (۳b) تولید گردد. در جمله<sup>۳</sup> اول، Tom مفعول حرف اضافه‌ای است و در جمله<sup>۳</sup> دوم، Tom همچون یک مفعول اشتقاق یافته ارتقا می‌یابد. در اینجا فعل لازم dance بر اثر انضمام با عنصر appl به فعل متعدی تبدیل شده است (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۷۷ و ۲۸۷).

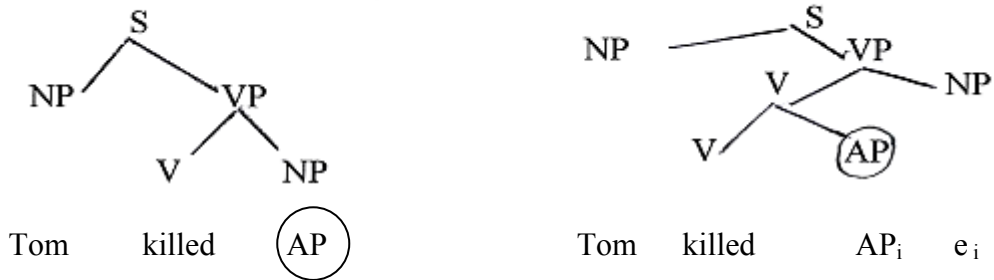
<sup>۱</sup> trace  
<sup>۲</sup> derived  
<sup>۳</sup> complement clause

- 3a) Harriet danced for Tom (ژرف ساخت)  
 3b) Harriet danced – appl Tom (روساخت)



بر طبق دیدگاه بیکر، عبارت danced-for Tom حاکمیت دارد؛ به این دلیل که for قبل از انضمام بر Tom حاکمیت داشته است که این امر، پیامد شفافیت حاکمیت<sup>۱</sup> نامیده می‌شود (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۸۱). ساخت‌های نامجهول - که مورد خاصی از انضمام است - زمانی وقوع می‌یابند که جایگاه مفعولی تحت اشغال یک NP باشد که به لحاظ ساخت‌واژی یک وند مقید<sup>۲</sup> است. وند باید به فعل منضم شود تا یک زنجیره قابل قبول ساخت‌واژی را به دست دهد. به عبارت دیگر، وند شبیه به یک موضوع اسمی معمولی<sup>۳</sup> عمل می‌کند (همان، ص ۲۷۸).

εa) Tom killed – AP → εb) Tom killed (Something).



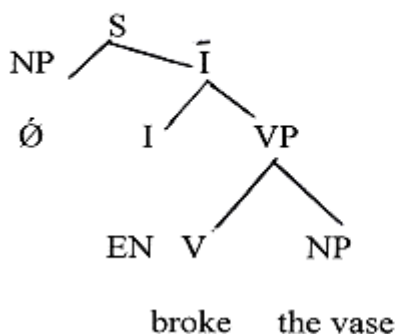
در تجزیه و تحلیل ساخت مجهول بر طبق نظریه انضمام، تکواژ مجهول En، اسمی است نظیر تکواژ AP؛ اما درگره تصریف I (نظیر یک فعل کمکی) تولید می‌گردد. فعل با حرکت خود به سمت I (بر طبق نظریه موانع "barriers")، برای دریافت agr, tense با تکواژ En نیز پیوند می‌یابد و فعل مجهول حاصل می‌شود. این تک‌واژ در عین حال، نقش تتایی فاعلی می‌گیرد که معمولاً به واسطه فعل، داده می‌شود.

<sup>1</sup> Government Transparency Corollary

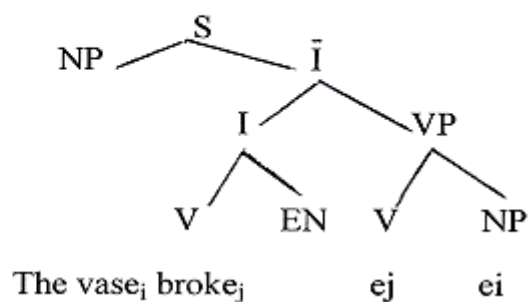
<sup>2</sup> bound affix

<sup>3</sup> normal NP argument

ea) The vase brok – EN



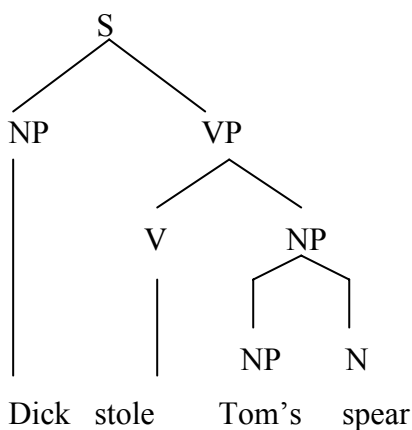
eb) The vase got broken.



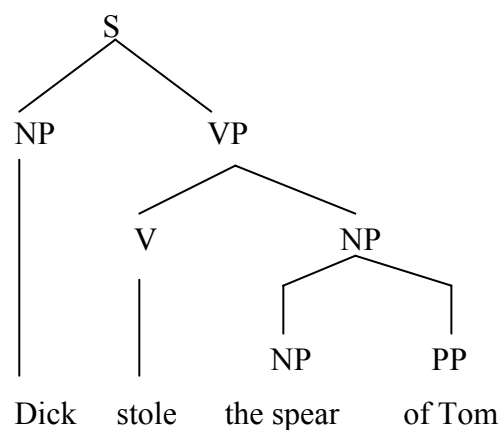
عنصر EN از دیدگاه بیکر، مثل یک فعل کمکی است؛ یعنی برخلاف دیدگاه واژه‌گرا<sup>۱</sup>، فعل مجهول یک عنصر واژگانی نیست؛ بلکه ساخت نحوی دارد (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۷۹ – ۲۷۸).

تا اینجا در بحث انضمام، حرکت آشکار<sup>۲</sup> یک عنصر را به سمت یک هسته شاهد بودیم. بیکر در بحث انضمام اسم به حرکت نحوی پنهان<sup>۳</sup> نیز معتقد است. در این شیوه، اسم تحت فرایند انضمام انتزاعی<sup>۴</sup> قرار می‌گیرد. بدین ترتیب که انضمام اسم به فعل با توجه به فرایند تجزیه مجدد<sup>۵</sup> گویا اتفاق افتاده بوده است. به لحاظ نحوی این امر شبیه انضمام‌های واقعی است. به ویژه، اسم مجدداً تجزیه شده<sup>۶</sup> دیگر همچون هسته عبارت خود عمل نمی‌کند و این نقش را یک گروه اسمی مالک<sup>۷</sup> ایفا می‌کند.

6a) Dick stole Tom's spear



6b) Dick stole Tom spear



<sup>1</sup> lexicalist

<sup>2</sup> overt

<sup>3</sup> covert

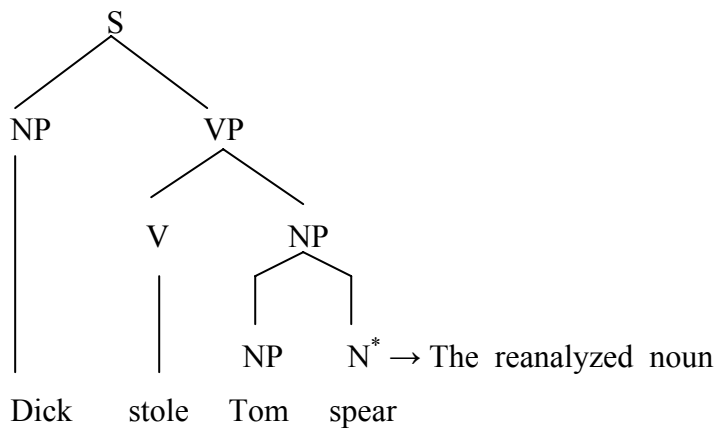
<sup>4</sup> abstract Incorporation

<sup>5</sup> Reanalysis

<sup>6</sup> reanalyzed

<sup>7</sup> Possessor NP

6c)



در این نمودار، spear دیگر هسته نیست و این نقش به Tom محول شده است. نتیجه این فرایند نیز مجدداً همان ارتقای مالک است؛ اما بدون انضمام اسم آشکار<sup>۱</sup>. در این ساخت‌ها، انضمام، اصل نحوی «محدودیت حرکت هسته»<sup>۲</sup> را رعایت می‌کند. این اصل بیان می‌کند که یک عنصر واژگانی نظیر فعل، فقط با کلماتی می‌تواند پیوند یابد که بر آنها به طور مناسب حاکمیت می‌کند<sup>۳</sup>؛ یعنی نقش تتایی به متمم می‌دهد. بدین صورت، بر طبق این اصل، انضمام فاعل به فعل و انضمام قید به فعل، غیرمجاز است؛ چراکه فعل نمی‌تواند فاعل را سازه‌فرمانی کند و قید نیز در یک جایگاه بدون نقش تتا<sup>۴</sup> است که مانعی برای حاکمیت فعل ایجاد می‌کند. پس تمام ردها باید در فرایند انضمام به‌طور مناسب مورد حاکمیت قرار گیرند. گرچه در بسیاری از انواع تأیید نشده<sup>۵</sup> انضمام، این امر نقض می‌شود که نقض اصل مقوله تهی است. اصل مقوله تهی<sup>۶</sup> بر این اساس است که ردها باید تحت حاکمیت مناسب قرار گیرند. بدین صورت که یا تحت حاکمیت یک مرجع باشند که با آن هم‌نمایه هستند و یا بدین شکل که تحت حاکمیت یک هسته هستند که به آنها نقش تتا می‌دهد. نظریه بیکر، امکان ناپذیری انواع خاصی از انضمام را با فرایندهای نحوی دیگر مرتبط می‌داند (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۸۱ - ۲۷۹).

باتوجه به نکات فوق دیدیم که بیکر ساختارهای پیچیده صرفی را از زاویه نحو تبیین می‌کند و قائل به آن است که انضمام به‌عنوان موردی از گشتار حرکت  $\bar{u}$  است که بین ژرف‌ساخت و روساخت عمل می‌کند؛ لذا روابط نقش تتایی (گزاره و موضوع) پیش از انضمام و پس از آن یکسان باقی می‌ماند؛ یعنی یک ساخت انضمامی و ساخت غیرانضمامی معادل آن از نظر تعداد موضوعات یکسان هستند و هر دو ساخت از یک ژرف‌ساخت واحد مشتق می‌شوند.

با توجه به نظر بیکر راجع به فرایند انضمام، رویکرد رادیکال وی نسبت به فرایندهای صرفی مشخص می‌شود. وی بسیاری از جنبه‌های قاعده‌مند صرفی را ناشی از اصول نحو می‌داند و این ویژگی نظریه بیکر با نظریه

<sup>1</sup> overt NI

<sup>2</sup> Head Movement Constraint

<sup>3</sup> properly governed

<sup>4</sup> non - theta marked

<sup>5</sup> unattested

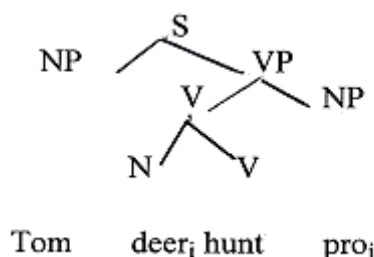
<sup>6</sup> Empty Category Principle (ECP)

مارانتز مشترک است. نظریه مارانتز به ساختار واژگانی کلمات و تکواژها اشاره می‌کند و آشکارا چارچوب کار لیبر را می‌پذیرد. بیکر در مورد جنبه‌های صرفاً ساخت‌واژی فرایندهای مورد بررسی‌اش، سکوت می‌کند. در واقع بسیاری از فرایندهای تغییر ظرفیت موضوعی یک عنصر واژگانی نظیر انضمام اسم، در بسیاری از زبان‌ها واژگانی می‌شود و تعمیم نحوی خود را از دست می‌دهد. (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۹۳).

## ۲. رویکرد صرفی

در بحث فرایند انضمام اسم از منظر رویکرد صرفی، حرکت عنصر واژگانی (مفعول) به سمت هسته فعلی مطرح نیست؛ بلکه اعمال این فرایند را در چارچوب قواعد واژه‌سازی در حوزه واژگان تبیین می‌کنند. روزن (۱۹۸۹) ادعا می‌کند که فرایند ترکیب ساخت‌واژی انضمام، همیشه واژگانی<sup>۱</sup> است؛ اما دو نوع ساخت نحوی وجود دارد که ساختار انضمامی دارند. در نوع اول، فرایند ترکیب واژگانی<sup>۲</sup> یک فعل با موضوع مستقیم آن نمی‌تواند ساختار موضوعی فعل را در واژگان<sup>۳</sup> تأمین کند و لذا یک فعل متعدی، متعدی باقی می‌ماند و به یک مفعول مستقیم در تمام سطوح باز نمود نحوی نیاز دارد. هویت مفعول، از قبل در ترکیب انضمام مشخص شده است؛ بنابراین، به دلایل معنایی انتظار داریم تا یک مقوله<sup>۴</sup> تهی<sup>۴</sup> به‌عنوان مفعول مستقیم ظاهر شود. این ساختار در برخی زبان‌ها نظیر موهاوک<sup>۵</sup> وجود دارد که فعل بعد از انضمام، متعدی باقی می‌ماند.

7a) Tom deer-hunts.



روزن ادعا می‌کند که در نوع دوم ساخت نحوی انضمامی، زبان‌های NI داریم که در آن، جایگاه موضوع درونی فعل در واژگان از طریق فرایند ترکیب واژگانی ارضا می‌شود و لذا فعل مرکب به لحاظ واژگانی لازم است و دیگر نیازی به فرافکنی جایگاه مفعول مستقیم در بازنمودهای نحوی نیست (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۹۵-۲۹۴) در چنین زبان‌هایی، نظیر زبان فارسی و انگلیسی، ساخت‌های انضمامی درست شبیه افعال لازم دیگر عمل می‌کنند.

<sup>1</sup> lexical

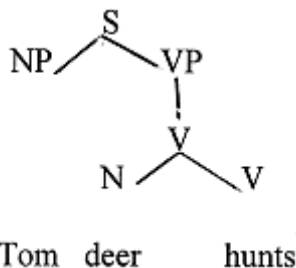
<sup>2</sup> Lexical Compounding

<sup>3</sup> lexicon

<sup>4</sup> small pro

<sup>5</sup> Mohawk

7b) Tom deer-hunts.



میتون (۱۹۸۴) انضمام اسم را «ساختی ساخت‌واژی» تلقی کرده است و قائل به این نظر است که تمام زبان‌هایی که دارای این ساخت‌های ساخت‌واژی‌اند، معادل‌های نحوی نیز دارند؛ برای مثال *to fund - raise* دارای همتای نحوی *to raise fund* است. وی ساخت‌واژی شدن<sup>۱</sup> را نقش‌مند می‌داند؛ به این معنا که حضور ساخت ساخت‌واژی منضم را - که الزاماً دارای ساخت نحوی غیر منضم معادل خود در زبان است - حشو و ناکارآمد نمی‌داند؛ پس باید نقش و وظیفه‌ای جدا و متفاوت از ساخت نحوی پیش از انضمام داشته باشد. وی این امر را در چارچوب نقشی - کلامی مورد بررسی قرار داده است (دبیر مقدم، ۱۳۷۶: ۶-۵). در واقع میتون فرایند انضمام اسم به فعل را که منجر به خلق فعل مرکب انضمامی می‌شود، دارای همتای غیرانضمامی با همان مفهوم گزاره‌ای با مفعول مجزا همچون یک سازه مستقل و فعل جدا در جمله می‌داند (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۲۸۳). به هر ترتیب، فرایند انضمام اسم به فعل دارای نقش واژگانی است، در حالی که همتای نحوی‌اش فاقد آن است.

به‌طور خلاصه، میتون به چهار نوع فرایند انضمام اسم در زبان‌ها اشاره کرده است که زایی هر کدام از این فرایندها در زبان‌های مختلف، متفاوت است. نوع اول، ترکیب واژگانی<sup>۲</sup> است. در این نوع، یک فعل و اسم با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا فعل جدیدی را بسازند. این اسم رابطه معنایی خاص با فعل میزبانش دارد؛ نظیر کنش پذیر، مکان، ابزار. نوع عمل یا کیفیت منتسب شده به این ترکیب اسم و فعل، دارای مفهوم واحد و مشخص است؛ نه اینکه یک باهمایی تصادفی اسم و فعل باشد. در واقع، تأثیر معنایی این ترکیب به نحوی است که بر عملی یکپارچه دلالت می‌کند که در آن تک تک اجزای آن، برجستگی<sup>۳</sup> اختصاصی ندارند. در این نوع، ظرفیت موضوعی فعل کاهش می‌یابد و فعل حاصل یک فعل لازم است (میتون، ۱۹۸۴: ۸۴۸). در زبان فارسی نمونه‌های زیادی وجود دارد که انضمام مفعول صریح به فعل متعدی منجر به تولید یک فعل لازم می‌شود؛ نظیر غذاخوردن، درزدن و غیره. همچنین انضمام فاعل به بن فعل را در صفات دلپذیر، دلگیر، خداپسند، نفت خیز و غیره شاهدیم که هر کدام از این کلمات دارای هویت واژگانی هستند.

نوع دوم مورد اشاره میتون، کاربرد صوری حالت<sup>۴</sup> است که در زبان‌هایی یافت می‌شود که انضمام اسم به فعل، منجر به تشکیل یک فعل مرکب لازم می‌شود و بر ساختار کل بند تأثیر می‌گذارد. در این جا هم، همانند نوع

<sup>1</sup> morphologization  
<sup>2</sup> Lexical compounding  
<sup>3</sup> salience  
<sup>4</sup> Manipulation of case



اول، اسم منضم شده به فعل غیرمعرفه و بدون حالت و شمار است؛ اما در نوع اول، فرایند انضمام، ظرفیت فعل (فعل مرکب لازم) را پس از اشتقاق کاهش می‌دهد؛ در حالی که در نوع دوم، فعل متعدی با مفعول مستقیم ترکیب می‌شود و موضوعی نظیر ابزار، مکان، مالک، می‌تواند نقش مفعولی را از آن خود کند (میتون، ۱۹۸۴: ۸۵۶). در این مورد ظرفیت موضوعی فعل متعدی، تغییر نمی‌کند. در زبان فارسی، افعال انضمامی همانند صدقه دادن، جارو کشیدن و... می‌توانند از این نوع باشند که علاوه بر صورت لازم، دارای صورت متعدی (همراه با مفعولی دیگر) نیز هستند.

نوع سوم، کاربرد صوری ساختار گفتمان<sup>۱</sup> است. اگر در زبانی فرایندهای نوع اول و دوم یافت شود، این زبان می‌تواند فرایند نوع سوم را نیز نشان دهد که در آن، انضمام اسم می‌تواند اطلاعات کهنه و جدید را در پس زمینه یک گفتمان قرار دهد. این نوع زبان‌ها عمدتاً زبان‌های چند ترکیبی<sup>۲</sup> هستند و فعل موجود در ترکیبات انضمامی در این زبان‌ها، شامل وندهای ضمیری الزامی است که به فاعل، مفعول (یا کنش‌گر و کنش‌پذیر) اشاره می‌کنند؛ به طوری که به تنهایی می‌توانند یک بند دستوری را تشکیل دهند. این نوع زبان‌ها دارای ابزارهای دستوری هستند تا عرضه اطلاعات را در یک گفتمان پردازش کنند. در این زبان‌ها آرایش سازه‌ها در یک جمله بر حسب اهمیتشان در گفتمان تنظیم می‌شود و اطلاعات جدید، معمولاً در ابتدای جمله ظاهر می‌شوند (میتون، ۱۹۸۴: ۸۵۹).

نوع چهارم، انضمام اسم طبقه‌ای<sup>۳</sup> است. در زبان‌هایی که هر سه نوع انضمام فوق یافت شود، می‌توان نوع چهارمی را نیز یافت. در اینجا، یک ستاک اسمی به فعل منضم می‌شود تا سیطره یا دامنه<sup>۴</sup> فعل را محدود سازد (نظیر نوع سوم)؛ اما ستاک مرکب با یک گروه اسمی بیرونی خاص<sup>۵</sup> تر همراه است؛ به طوری که هویت اسم منضم شده را تعیین می‌کند و پس از تعیین هویتش، این اسم عام و منضم به همراه فعل، می‌تواند بدون همراهی گروه اسمی بیرونی در بخش‌های بعدی گفتمان بیاید. از آنجایی که فقط اسامی عام برای انضمام به کار می‌روند، اغلب یک نظام طبقه‌بندی ظاهر می‌شود و اسم‌ها بر طبق ستاک اسم عام مورد نظر که به فعل ملحق می‌شود، طبقه بندی می‌شوند تا دامنه فعل را محدود نمایند.<sup>۶</sup> معمولاً انضمام اسم از نوع سوم و چهارم را در زبان‌های سرخپوستی می‌توان یافت (میتون، ۱۹۸۴: ۸۶۴-۸۶۳).

گفتنی است که انواع انضمام اسم از دید میتون دارای هدف و نقش خاصی در زبان‌هاست که متفاوت از کارکرد هم‌تاهای نحوی آنهاست؛ لذا این فرایند، نقش‌مند<sup>۷</sup> است (میتون، ۱۹۸۴)؛ در غیر این صورت با اصل اقتصاد<sup>۸</sup> در زبان مغایر است. بدین ترتیب، میتون با نگاهی نقش‌گرا به انواع انضمام اسم در زبان‌ها، به نوعی به رده‌شناسی زبان‌ها بر طبق این فرایند پرداخته است که این چهار نوع رده، دارای سلسله مراتب استلزامی هستند: فرایند انضمام اسم: نوع اول > نوع دوم > نوع سوم > نوع چهارم (میتون، ۱۹۸۴: ۸۹۰).

<sup>1</sup> The Manipulation Of Discourse Structure

<sup>2</sup> polysynthetic

<sup>3</sup> Classificatory Noun Incorporation

<sup>4</sup> Scope

<sup>5</sup> more specific external NP

<sup>۶</sup> این نوع فرایند را می‌توان با این جمله فرضی در زبان انگلیسی نشان داد: they were body<sub>i</sub>-seeking for the men<sub>i</sub>. کلمه body و گروه اسمی بیرونی (the men) با یکدیگر هم مرجعند.

<sup>7</sup> functional

<sup>8</sup> economy

سایپر، اسپنسر و دبیر مقدم نیز فرایند انضمام اسم را فرایند ساختواژی (مربوط به حوزه واژگان) می‌دانند. سایپر ادعای کروبر را که فرایند انضمام را از یک سو ساختواژی و از سوی دیگر، نحوی می‌داند، رد کرده است و آن را تحلیل تصنعی خوانده است؛ چرا که بر این باور است که فرایند انضمام را یا باید فرایندی ساختواژی دانست و یا نحوی. به ادعای سایپر، اولاً از آنجا که در زبان‌های بومیان امریکا علاوه بر مفعول، اسم‌های وسیله، اسم‌های مکان و گاه در مواردی فاعل هم می‌تواند به فعل منضم شود، باید تعریف گسترده‌تری نسبت به تعریف کروبر برای انضمام قائل بود و ثانیاً این فرایند، صرفاً ساختواژی است و نه نحوی. به بیانی دیگر، آن روابط منطقی که در بسیاری یا احتمالاً اکثر زبان‌ها به کمک مکانیزم‌های نحوی ابراز می‌شود، در تعدادی از زبان‌های بومیان امریکا به کمک فرایندهای ساختواژی بیان می‌شود؛ برای مثال، صورت song-write در I write songs جایگزینی ساختواژی برای فرایند نحوی I write songs است (دبیر مقدم، ۱۳۷۶: ۵).

دبیر مقدم فرایند انضمام اسم به فعل را فرایندی ساختواژی می‌داند که با توجه به رده‌بندی میتون، زبان فارسی برخوردار از نوع بنیادی انضمام (نوع اول در رده‌بندی میتون، ۱۹۸۴) است که بر اثر این فعل و انفعال، ساخت موضوعی فعل دگرگون می‌شود. بدین ترتیب، این فرایند فعل متعدی را با انفصال مفعول صریح آن تبدیل به فعل لازم می‌کند. بر این اساس، انضمام در زبان فارسی رابطه‌ای به شرح ذیل است که در حوزه واژگان این زبان عمل می‌کند:

گروه اسمی ۱ - گروه اسمی ۲ - (گروه حرف اضافه‌ای) - فعل - گروه اسمی ۱ - (گروه حرف اضافه‌ای) - [اسم ۲ + فعل]

وی معتقد است که پس از انضمام، فعل، هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را همچنان حفظ می‌کند و ماحصل فرایند انضمام اسم به فعل، یک کلّ معنایی است که جزء اسمی آن، جنس، غیر ارجاعی و غیر مستقل است. همچنین، سیطره عنصر نفی بر این کل معنایی اعمال می‌شود و نه بر جزء فعلی آن که این امر نشان دهنده آن است که برون‌داد فرایند موردنظر، همچون یک کلّ همبسته واژگانی عمل می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۴۲). دیگر اینکه بر طبق شواهد واجی نیز، قاعده تکیه با این افعال ترکیبی انضمامی (صورت مصدری) همچون یک کل همبسته رفتار می‌کند؛ به طوری که هجای پایانی جزء فعلی حامل تکیه است. در افعال ساده هم (صورت مصدری) هجای پایانی جزء فعلی تکیه بر است. این امر نشان می‌دهد که یک فعل مرکب انضمامی در قیاس با یک فعل ساده، همچون یک واحد یکپارچه در قبال قاعده تکیه عمل می‌کند که می‌تواند در واژگان همچون یک عنصر واژگانی نهادینه شود.

گفتنی است که در رویکرد نقشی - کلامی میتون (۱۹۸۴) در خصوص حالت نداشتن اسم‌های منضم، گفته‌اند که اگرچه این اسم‌ها دارای حالت معنایی (نقش تتا) هستند، از آنجا که هیچ نقش نحوی مستقلی در کل جمله به عهده ندارند، فاقد حالتند (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۴۰).

دبیر مقدم بر طبق شواهد نحوی نیز، فرایند اسم مصدر ساز با فعل مرکب انضمامی را یک کل همبسته می‌داند؛ به طور مثال، جمله «علی غذا خورد» می‌تواند به ساخت اضافی «غذا خوردن علی» تبدیل شود. همچنین در فرایند قلب نحوی<sup>۱</sup> و نیز همراهی قید با فعل ترکیبی انضمامی، این نوع افعال همچون یک واحد ناگسستنی عمل می‌کنند؛ نظیر «غذا خوردن بچه‌ها» و «بی‌موقع غذا خوردن». این موارد نشان‌دهنده

<sup>۱</sup> Scrambling

ساختواژی بودن فرایند انضمام اسم است که هر دو جزء اسمی و فعل ترکیب انضمامی در همدیگر به نحوی یافته شده‌اند که یک واحد را تشکیل داده‌اند (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۳۸).

وی انضمام مفعول صریح را فرایندی زایا در زبان فارسی می‌داند. در حقیقت هر مفعول صریحی که به صورت اسم جنس و غیر ارجاعی قابل تصور باشد، می‌تواند منضم باشد. نکته‌ای که در اینجا شایسته ذکر است، این است که همان‌طور که میتون (۱۹۸۴: ۸۷۳) درباره زبان‌های دیگر تأکید کرده است، اینکه مفعول منضم در زبان‌هایی همچون فارسی فقط در کنار فعل واقع می‌شود و در بعضی زبان‌های دیگر که برخوردار از انضمامند، این دو سازه در هم تنیده و به هم بافته هستند، تابعی است از ویژگی‌های ساختواژی آن زبان به لحاظ تقسیم‌بندی‌های رده‌شناختی. در زبان‌های تحلیلی و یا گسسته، شق اول مشاهده می‌شود و در زبان‌های هم بافته<sup>۱</sup> شق دوم مشهود است (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۲۷).

با توجه به رویکردهای واژگانی به تغییرات ظرفیت موضوعی فعل، مواردی در زمینه فرایندهای ساختواژی یافت می‌شوند که در چارچوب تحلیل نحوی تبیین‌ناپذیرند. مواردی نظیر *وند* افزایشی<sup>۲</sup> که منجر به تغییر مقوله می‌شود، با ساختار موضوعی فعل در ارتباط است؛ نظیر *وندهای* *ize, ee, able*. همچنین، در برخی از فرایندهای ساختواژی همچون تبدیل فعل لازم به فعل متعدی آشکارا نمی‌توان آنها را بر حسب انضمام یا حرکت هسته به سمت هسته‌ای دیگر توجیه کرد؛ مثلاً پیشوند *out* که به فعل لازم می‌پیوندد، فعل متعدی به دست می‌دهد؛ همانند *outsnore*. این نوع تغییرات را باید در صرف (نه در نحو) جستجو کرد. بر طبق نظر کارلسن<sup>۳</sup> و روپر<sup>۴</sup> (۱۹۸۰)، پیشوند افزایشی<sup>۵</sup> به طور کلی، ویژگی‌های زیر مقوله‌ای فعل را تغییر می‌دهد. به ویژه، گرایش فعل‌های دارای پیشوند آن است که فقط یک اسم (مفعول مستقیم) را بپذیرند؛ حتی اگر فعل بدون پیشوند معادل آن‌ها عبارت حرفه اضافه‌ای، متمم جمله‌ای و یا قیدی بپذیرند. پیشنهاد آنان، این است که می‌توان این رفتار را با محدودیت حالت متمم<sup>۶</sup> تبیین کرد؛ یعنی تمام افعالی که از طریق یک فرایند واژگانی عام خلق می‌شوند، حالت مفعولی می‌دهند و یک متمم اسمی می‌گیرند (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۹۷-۲۹۶). بنابراین تحلیل نحوی از این موارد صرفی نمی‌تواند راه گشا باشد. فرایند انضمام اسم را نیز که در این نوشتار مورد بررسی است، می‌توان از زاویه صرفی تحلیل کرد.

با توجه به نظریه بیکر و مارانتز، ساختار موضوعی فعل در طول اشتقاق نحوی ثابت می‌ماند. در واقع، نظریات بیکر و مارانتز به اصل فرافکنی<sup>۷</sup> چامسکی مرتبط هستند؛ به این معنا که ساختار موضوعی فعل از طریق اشتقاق نحوی فرافکنده می‌شود و در تمام سطوح بازنمود نحوی بدون تغییر باقی می‌ماند. بر طبق اصل فرافکنی، غیرممکن است یک فعل که - در واژگان و ژرف‌ساخت فعلی لازم است - بتواند به تنهایی نقش تنای مفعول مستقیم را در طول اشتقاق به خود اختصاص دهد. اگر این‌گونه واقع شود، باید نقش‌دهنده دیگری در ژرف‌ساخت وجود داشته باشد. فقط یک شیوه است که اصل فرافکنی را نادیده می‌انگارد و آن، این

<sup>1</sup> synthetic

<sup>2</sup> affixation

<sup>3</sup> Carlson

<sup>4</sup> Roeper

<sup>5</sup> prefixation

<sup>6</sup> case complement restriction

<sup>7</sup> Projection Principle

است که تغییر ساختار موضوعی فعل را - قبل از اینکه اشتقاق نحوی شروع شود - در واژگان بدانیم. این راه، شیوهٔ مارانتز در برخورد با ساخت‌های Dative shift است. این نوع ساخت، یک مفعول اضافی دارد که آن هم، به علت تفاوت در ساختار موضوعی آن در مقایسه با ساختار موضوعی گونهٔ تغییر نیافتهٔ معادل آن است (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۹۸).

بر طبق نظریهٔ ویلیامز<sup>۲</sup> (b ۱۹۸۱) که رویکردی واژگانی نسبت به تغییر ظرفیت‌ها دارد، قواعدی نظیر قواعد مجهول و سببی، ناشی از تغییر ساختار موضوعی فعل در سطح واژگان است. از دید بیکر، فعل نقش تئای بیرونی خود را به تک‌واژ مجهول EN می‌دهد و این تک‌واژ با این جایگاه در ارتباط است و مانع از نمود روساختی نقش فاعلی می‌شود. دی سیوللو<sup>۳</sup> و ویلیامز (۱۹۸۷) معتقدند که تک‌واژ EN، خود دارای ساختار موضوعی X (یک موضوعی) است که می‌تواند با by - phrase در جملهٔ مجهول مرتبط باشد. پس عقیده بر آن است که وند افزایی، یک ساختار موضوعی ترکیبی<sup>۴</sup> را به وجود می‌آورد که ترکیبی از ساختار موضوعی فعل و وند است؛ مثلاً ساختار موضوعی broken عبارتست از:  $\langle \langle x_i, \text{agent}_i, \text{Theme} \rangle \rangle$  (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۲۹۹ - ۲۹۸).

### ۳. نمونه‌ای از افعال انضمامی در زبان فارسی

با توجه به مباحث فوق، تشکیل فعل مرکب از طریق انضمام بر طبق قاعدهٔ واژه‌سازی ترکیب اسم و فعل می‌تواند زایا و به لحاظ معنایی، شفاف باشد. در ذیل، مواردی از افعال انضمامی در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفتنی است که ظاهراً افعال گروه الف می‌توانند صرفاً افعال انضمامی لازم باشند (جدا از همتای نحوی‌شان که عمدتاً شامل یک مفعول مستقیم و فعل متعدی بسیط است)؛ در حالی که به نظر می‌رسد افعال دستهٔ ب می‌توانند هم به صورت افعال مرکب انضمامی لازم و هم به صورت افعال انضمامی متعدی در جمله به کار روند.

فهرست داده‌های فارسی در جدول ۱-۱ آمده است.

افعال گروه الف، افعال مرکبی هستند که بر اثر فرایند انضمام اسم به فعل خلق شده‌اند و افعال لازم محسوب می‌شوند؛ به این دلیل که محدودیت‌های زیر مقوله‌ای فعل متعدی قبل از انضمام، در درون عبارت انضمامی ارضا شده است و قبل از سازهٔ فعلی، وجود یک موضوع درونی را شاهدیم؛ لذا کل فعل انضمامی همچون یک فعل لازم در جمله عمل می‌کند. این نوع فرایند انضمام اسم در زبان فارسی، بسیار زیاست.

افعال گروه دوم را هم افعال انضمامی می‌نامیم؛ به این علت که می‌توانند همچون یک فعل لازم در جمله‌ای با الگوی «او + فعل انضمامی» به کار روند؛ نظیر «او وام گرفت»، «او گروگان گرفت»؛ اما از سویی دیگر می‌توانند مفعول دومی نیز بگیرند؛ نظیر «او یک میلیون تومان وام گرفت»، «او آنها را گروگان گرفت»؛ یعنی در این الگوی جمله، فعل همچون فعل انضمامی متعدی عمل می‌کند و برون داد انضمام فعل لازم نیست؛ بنابراین فرایند انضمام اسم می‌تواند فعل متعدی نیز بسازد که به مفعول دیگری نیاز داشته باشد تا ساختار

<sup>1</sup> unshifted

<sup>2</sup> Williams

<sup>3</sup> Di Sciullo

<sup>4</sup> Composite

### فرایند انضمام اسم: رویکرد نحوی یا صرفی

موضوعی آن ارضا شود. البته نمونه‌های اندکی از این نوع در زبان فارسی یافت می‌شود. در همتهای نحوی افعال مرکب انضمامی، جزء اسمی همچون یک سازه مستقل (مفعول جمله) می‌تواند بسط یابد و توصیف گردد؛ بدین‌شيوه که می‌تواند با یک صفت، یای نکره، تک‌واژ جمع توصیف شود؛ نظیر "پاسخ خوبی داد، پیشنهادهایی داد، وامی گرفت و...". در اینجا دیگر فعل از نوع مرکب انضمامی نیست؛ بلکه یک فعل متعدی بسیط است که با سازه اسمی (مفعول) رابطه نحوی دارد.

الف)		ب)
غذا دادن	تحفه آوردن	پیشنهاد دادن
زهر دادن	نامه پست کردن	پاداش دادن
کتاب فروختن	مهر جعل کردن	وام دادن
آبمیوه گرفتن	در زدن	صدقه دادن
نامه نوشتن	گل زدن	فتوی دادن
هوا خوردن	سیگار کشیدن	وام گرفتن
غذا خوردن	پول گرفتن	بارکشیدن
چای خوردن	ریش تراشیدن	گروگان گرفتن
پاپوش درست کردن	دروغ گفتن	جارو کشیدن
گردن خم کردن	گل فرستادن	
لب غنچه کردن	پیپ کشیدن	
نماز خواندن	ظرف شستن	
دعا خواندن	احرام بستن	
	آذین بستن	

جدول ۱: فهرست داده‌های فارسی

ساختار افعال مرکب انضمامی متشکل از یک هسته عمدتاً اسمی ( $N^0$ ) و یک هسته فعلی واژگانی ( $V^0$ ) است که با انضمام اسم به فعل، فعلی به‌دست می‌آید که خود می‌تواند در فرآیندهای واژه‌سازی دیگر شرکت نماید؛ یعنی با تغییراتی جزئی به لحاظ آوایی می‌تواند به‌عنوان ستاک / پایه واژه‌سازی باشد؛ بنابراین فرض وجود ستاک / فعل مرکب انضمامی همچون یک واحد واژگانی که در فرآیندهای اشتقاقی، فعال است، ضروری به‌نظر می‌رسد؛ به‌طور مثال از افعال انضمامی "ناهار خوردن، دروغ گفتن، گروگان گرفتن و..." می‌توان به ترتیب کلمات مرکب فعلی "ناهارخوری، دروغ‌گویی، گروگان‌گیری و..." را مشتق کرد. لذا با توجه به انتخاب دو هسته اسمی و فعلی از واژگان برای تولید یک فعل مرکب انضمامی، رویکرد صرفی را لحاظ می‌کنیم که برون‌داد آن قاعده، خود می‌تواند در فرآیندهای واژه‌سازی دیگر دخالت کند؛ بنابراین طبیعی‌تر است که درون‌داد یک قاعده صرفی را واحدی واژگانی در نظر گیریم و نه یک ساخت گروهی نحوی. به لحاظ در زمانی، منشأ فرایند انضمام اسم، نحوی بوده است که با حرکت نحوی هسته اسم (موضوع

درونی) به سمت هسته فعلی و ادغام با آن و در نهایت، ایجاد یک فعل مرکب انضمامی همراه است؛ اما این شیوه توانست بعداً الگوی قیاسی برای افعال متعدی دیگر (البته در چارچوب شرایط مقتضی) باشد و تبدیل به یک قاعده هم‌زمانی واژه‌سازی شود که در این مقطع، این قاعده متعلق به حوزه صرف است و دائماً بر مبنای آن می‌توان بدون توجه به محدودیت‌های نحوی، فعل انضمامی ساخت. از این‌رو توجیه ساختار افعال مرکب انضمامی بر مبنای رویکرد صرفی، تعمیم<sup>۱</sup> آن را افزایش می‌دهد و به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه است.

با توجه به مباحث فوق می‌توان به اجمال بیان کرد که پس از اعمال فرایند انضمام اسم به فعل و ایجاد یک فعل انضمامی (عمدتاً لازم در زبان فارسی)، به عنصر زبانی «کلمه»<sup>۲</sup> می‌رسیم که به لحاظ ساختواژی از حداکثر انسجام درونی، به لحاظ معنایی از شفافیت و یکپارچگی معنایی و به لحاظ نحوی از یک مقوله دستوری واحد برخوردار است که همتای نحوی آن دارای چنین مؤلفه‌هایی نیست. تکواژهای موجود در ساختار یک فعل انضمامی، از چنان پیوستگی به یکدیگر برخوردار است که نمی‌توان در میان آن‌ها عنصری اضافه کرد، زیرا با گسست آن‌ها، ساخت انضمامی از بین می‌رود؛ یعنی مرتبه کلمه بودن آن نقض می‌شود و می‌تواند به همتای نحوی‌اش تبدیل گردد؛ به طور مثال کلمه "پاسخ‌دادن" می‌تواند به گروه نحوی "سئوالی را پاسخ‌دادن" یا "دروغ‌گفتن" به "دروغی بزرگ گفتن" یا "آوازخواندن" به "آوازی بلند خواندن" تبدیل شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد که در این فرایند، مرز بین یک کلمه و یک گروه نحوی بسیار شکننده است؛ زیرا با یک تغییر کوچک از حوزه صرف به حوزه نحو وارد می‌شویم.

نکته دیگر آن که تبیین انضمام اسم بر طبق رویکرد صرفی، میزان زایایی<sup>۳</sup> آن را بسیار بالا می‌برد؛ زیرا دو ستاک از مجموعه‌های باز اسم و فعل از واژگان انتخاب می‌شود و با توجه به ساختار موضوعی فعل، ساخت‌های انضمامی متعددی خلق می‌کنند؛ بنابراین اکنون که به کلمه بودن ساخت‌های انضمامی قائل هستیم، باید آن‌ها را هم در چارچوب قواعد صرفی تجزیه و تحلیل کنیم؛ اما اگر این فرایند را مقید به حرکت نحوی درون جمله‌ای بدانیم، آزادی عمل در حوزه واژه‌سازی بسیار کم‌رنگ می‌شود. برون‌داد حاصل از روابط و حرکت‌های نحوی را معمولاً نمی‌توان عنصر واژگانی محسوب کرد؛ زیرا برون‌داد یک فرایند نحوی عمده هویت واژگانی نمی‌یابد (مگر در موارد اندکی که دارای معنای استعاره‌ای شود و واژگانی گردد)؛ لذا اگر در زبانی، انضمام را با رویکرد نحوی تبیین کنند (نظیر زبان موهاوک) مشخص شده است که این فرایند بسیار محدود عمل می‌کند و محدود به واژگان خاصی می‌شود.

نکته دیگر آن که توجیه ساخت‌های انضمامی خوش‌ساخت که بر اثر انضمام فاعل یا عناصر قیدی به فعل در زبانی به دست می‌آیند، بر طبق رویکرد نحوی غیرقابل توجیه است؛ زیرا این دو ساخت انضمامی اصل ECP را نقض می‌کنند که مغایر با نظریه "موانع" چامسکی است؛ اما اگر فرایند انضمام اسم را مقید به این حرکت نحوی ندانیم، دیگر نیازی به نقض اصل مقوله تهی هم نیست. به طور مثال در فارسی - همان‌طور که گفتیم - کلماتی وجود دارد که با انضمام فاعل به بن فعلی یا قید به بن فعلی به وجود می‌آیند؛ نظیر "دلپذیر"،

<sup>1</sup> Generality

<sup>2</sup> word

<sup>3</sup> productivity

"خداپسند" یا "دیرخوابیدن، تندرفتن و تندخواندن". این موارد را نمی‌توان با حرکت نحوی فاعل و یا قید به سمت بن فعلی توجیه کرد؛ چرا که ردّ به جای مانده از این حرکت، اصل فوق را نقض می‌نماید؛ بنابراین از این زاویه، هرگاه که شرایط نحوی اقتضا کند، می‌توان با یک حرکت نحوی، برون‌دادی انضمامی به‌دست داد و این محدودیت نحوی، مانع از زایایی در امر واژه‌سازی است. به هر ترتیب مناسب آن است که این فرایند را به لحاظ هم‌زمانی، قاعده‌ای صرفی لحاظ کنیم تا محدودیت‌های حرکت نحوی را متحمل نشود.

افعال انضمامی به لحاظ معنایی، نحوی، واجی واحدهای خودکفایی محسوب می‌شوند که ساختار موضوعی فعل (متعدی) آنها در درون خود ترکیب ارضا شده است؛ لذا می‌توانند به صورت یک کلیت واحد واژگانی محسوب شوند که دارای ویژگی‌های نحوی، واجی و صرفی و معنایی یک عبارت گروهی نیستند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث فوق می‌توان اظهار داشت که فرایند انضمام اسم، یکی از زیاترین فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی است که برون‌داد آن می‌تواند همچون یک واژه قاموسی<sup>۱</sup> محسوب شود و هویت واژگانی یابد؛ البته مشروط بر این که فعل انضمامی دارای همتایی غیرانضمامی (گروه نحوی) باشد؛ عنصر اسمی آن فاقد وابسته و غیرارجاعی باشد و عنصر فعلی آن، تغییر معنایی نداشته باشد و به‌طورکل، از شفافیت معنایی و کلیتی واحد برخوردار باشد. در واقع این شفافیت، ناشی از ترکیب معنای سازه‌های واژگانی تشکیل دهنده آن است.

شاید بتوان به پیروی از تارا موهانن<sup>۲</sup> (۱۹۹۴) در بررسی فرایند انضمام اسم به فعل در زبان هندی، فعل انضمامی را گزاره‌ای ساختوازی<sup>۳</sup> محسوب کرد که دارای یک تکیه (تکیه کلمه) است. به لحاظ نحوی نیز، هیچ‌کدام از سازه‌های تشکیل دهنده افعال انضمامی به تنهایی نمی‌تواند تحت تأثیر فرایندهای مبتداسازی<sup>۴</sup> یا قلب نحوی قرار گیرند و یا در درون ترکیب، (یکی از) سازه‌ها دارای توصیف<sup>۵</sup> نحوی باشند؛ بنابراین، هر دو سازه فعل مرکب انضمامی آن چنان به یکدیگر پیوسته‌اند که جداسازی آنها یا منجر به غیردستوری شدن و یا تبدیل به گروه نحوی شدن می‌گردد. به عقیده اسپنسر (۱۹۹۱) نیز نظریه نحوی بیکر، اگرچه در بحث تعامل صرف - نحو مناسب و ثمر بخش است، مسائلی نظیر تغییرات ظرفیت موضوعی بر اثر فرایند وند افزایی، واژه بست‌ها<sup>۶</sup> و کلمات مرکب را نمی‌تواند توجیه کند؛ لذا بهتر است این موارد را در چارچوب قواعد واژه‌سازی تبیین کرد.

حاصل آنکه فرایند انضمام اسم که برون‌داد آن عمدتاً فعل لازم و گاهی در زبان فارسی فعل متعدی است، یک فرایند صرفی هم‌زمانی است و بر طبق رده‌بندی میتون (۱۹۸۴)، زبان فارسی از نوع اول (فرایند فعل لازم‌ساز) و تا حدی نوع دوم رده‌بندی فرایند انضمام اسم (فعل متعدی، متعدی باقی می‌ماند) برخوردار است.

<sup>1</sup> Lexeme

<sup>2</sup> Tara Mohanan.

<sup>3</sup> Morphological Predicate

<sup>4</sup> Topicalization

<sup>5</sup> modify

<sup>6</sup> Clitics

منابع

- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۲، ش ۱ و ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۲)، *فرهنگ فارسی زانسو*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۰)، *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- B, MARK (1988), *Incorporation: a theory of Grammatical Function Changing*, Chicago: University of Chicago press.
- Katamba, Francis (1993), *Morphology*, MC Millan Press, LTD.
- Mithun, Marriane (1984), "The evolution of noun incorporation", *Language* 60, pp 847 - 894.
- Mohanan, Tara (1994), *Argument Structure in Hindi*, Stanford, California: CSLI Publications.
- Spencer, Andrew (1991), *Morphological Theory*, Blackwell Publishers LTD.